

## مدام

صف بسته‌اند پیش تو دیوارها مدام  
قد می‌کشند پشت سرت دارها مدام  
جرم تو زندگی‌ست نفس می‌کشی زلال  
سر می‌کشند دور و برت مارها مدام  
تو میوه داری از همه سو سنگ می‌خوری  
این است سرنوشت ثمردارها مدام  
تو راست قامتی و تناور از این سبب  
تحریک می‌شوند تبردارها مدام  
آزاد می‌شوی دگر از بندها، اگر  
راضی شوی به رسم دغل‌کارها مدام  
آسوده می‌شوی تو از این فتنه‌های گنگ  
عادت کنی اگر به لجن‌زارها مدام  
اما تو عاشقی، تو و عادت به منجلاّب؟!  
اما تو شاعری، تو و این عارها مدام؟!  
نه نه؛ تو سبز و روشن و پربرگ و بر بمان  
در حسرت نگاهِ تبردارها مدام